

جشنِ زندگی نیک

(بهمن و جشن سده)

۱) امشاسپندان؛ یاری‌گرانِ خداوند

الهی و قابل‌ستایش به حساب می‌آیند. هر یک از امشاسپندان و ایزدان، نماینده‌ی آسمانی و نگاهبانِ یکی از اجزای جهانِ نیک هستند و تحت امر اهورامزدا به کار خویش می‌پردازند.^۳ نقطه‌ی مقابلِ اهورامزدا و ایزدان، «اهریمن» و «دیو»ها هستند. اهریمن، فرمانروای قلمرو تاریکی و بدی است. همان‌گونه که امشاسپندان و ایزدان، اهورامزدا را یاری می‌کنند، دیوها نیز اهریمن را در مسیر پلیدی و ویرانی یاری می‌کنند تا او به نبرد با اهورامزدا و روشنی پردازد. واژه‌ی امشاسپندان، به معنای «نامیرایانِ فرونی‌بخش» است. در بخشی از «اوستا»^۴، گروه امشاسپندان این‌گونه معرفی و ستایش می‌شوند:

ایرانیان باستان، خداوند را «اهورامزدا» (اورمزد یا هُرمُزد)^۱ می‌نامیدند. اهورامزدا به معنی «سرورِ دانا» است. او، در دنیایی پُر از نیکی، زیبایی، خوش‌بویی و در روشنی بی‌کران قرار دارد. البته، اهورامزدا به جهان همان‌قدر نزدیک است که به مینو (آسمان). او، هم پدر و هم مادر آفریدگان است. نخستین چیزهایی که اهورامزدا می‌آفریند، «امشاسپند»ها و «ایزد»ها^۲اند. این دو گروه، نیروهایی هستند که در کار آفرینش، پرورش و مراقبت از جهانِ نیک و روشنی، اهورامزدا را خدمت و یاری می‌کنند. آن‌ها جلوه‌های اورمزد، مظهرِ یکی از صفات او و هم‌چون فرشتگان اند و موجوداتی

«فروهرهای^۵ نیکِ توانای پاکِ مقدّسین را می‌ستاییم؛ آن [فروهرهای] امشاسپندان را، آن شهریاران تیزنظر، بلندبالای، بسیار نیرومند و دلیر اهورایی را که مقدّسین فناپذیرند... که در اندیشه یکسان، در گفتار یکسان و در کردار یکسان‌اند، و همه را یک پدر و سرور است و اوست اهوره‌مزدا.»

و در قالب شش امشاسپند ستوده می‌شوند.^۶ در واقع هر یک از این شش موجودِ پرستیدنی، نمادِ یک صفتِ نیک و نگاهبانِ یکی از بخش‌های جهانِ روشنی‌اند. امشاسپندان که واسطه‌ی میان اهورامزدا و مخلوقات زمین اند، هرکدام وظایفی دارند. آن‌چه در ادامه می‌خوانید، معرفی و شرحِ یکی از مهم‌ترین امشاسپندان به نام «بهمن» است.

دین زردشتی را یکی از اخلاقی‌ترین دین‌های جهان دانسته‌اند. در این دین، هر ویژگی اخلاقی، در قالب یک امشاسپند یا ایزد تجسم می‌یابد و ستایش می‌شود. هم‌چنین هر ویژگی اخلاقی نیک، یک (و گاه چند) متضاد و دشمن در جبهه‌ی مقابل (جبهه‌ی تاریکی و اهریمن) دارد. برجسته‌ترین اصول اخلاقی از نگاه زردشت، به عنوان جلوه‌های اصلی اورمزد

امشاسپندهای «بهمن»، «اردیبهشت» و «شهریور» بر دست راستِ اهورامزدا می‌ایستند؛ و امشاسپندهای «سپندارمذ»، «خرداد» و «اُمرداد» بر دست چپ او. شش ماه از سال و شش روز از هر ماه، به نام این فرشتگان است. امشاسپند «سروش» نیز پیش روی اهورامزدا می‌ایستند.



۲) «بهمن»؛ امشاسپندِ خرد

در کتاب «بُنْدَهَشْنُ»^۷ آمده است:

«اهورامزدا نخست امشاسپندان را آفرید که نخست آن‌ها، بهمَن (وُهومَنَه) بود و رواج یافتن آفریدگانِ اهورامزدا از او بود. پس اردی‌بهشت، سپس شهریور، بعد سپندارمذ و سپس خرداد و اُمرداد را آفرید.»

نخستین امشاسپند و نخستین آفریده‌ی اورمزد، «بهمَن» (وُهومَنَه) است.^۸ نام بهمَن، به معنی «اندیشه‌ی نیک» یا «منش نیک» است. بنا بر کتاب اوستا، از لحاظ درجه، بهمَن بلافاصله پس از اهورامزدا، خدای بزرگ، قرار دارد و نخستین مخلوق او نیز هست.^۹ او در سمت راستِ اورمزد جای دارد و پرده‌دار و به تعبیری مشاورِ اعظمِ اوست. بهمَن، نمادِ خردِ اورمزد به شمار می‌آید و مهم‌ترین «خویشکاری»^{۱۰} یا وظیفه‌ی او، عطا کردن و الهامِ اندیشه‌ی نیک به مردم است. بهمَن هم‌چنین نظارت بر اندیشه و گفتار و کردارِ انسان‌ها را بر عهده دارد. از این رو بهمَن، گزارشی روزانه از اندیشه و

گفتار و کردارِ مردمان تهیه می‌کند.^{۱۱} «اندیشه‌ی خوب» (بهمَن)، مظهرِ خردِ خداست که در وجود انسان فعال است؛ اندیشه‌های نیک را به ذهن آدمیان می‌برد و انسان را به سوی خدا رهبری می‌کند، زیرا از طریق «اندیشه نیک» است که به شناختِ دین و خداوند می‌توان رسید. بدین ترتیب، بهمَن با بهره‌مند ساختنِ انسان از عقل و تدبیر، باعثِ نزدیکیِ او به پروردگار می‌گردد.

هم‌چنان‌که بهمَن در میان یارانِ اورمزد برترین جایگاه را دارد، هم‌وردانِ او نیز بزرگ‌ترین و نیرومندترین نیروهای سپاه اهریمن هستند؛ دیوهایی که وظیفه‌شان از میان بردنِ خردِ آدمی است: «اَکومَن»، به معنای «بدمنشی» و اندیشه بد، بزرگ‌ترین این دیوها است و پس از او، دو دیوِ نیرومندِ خشم و آز هستند که همواره در تلاش برای از بین بردنِ بهمَن اند. بنابراین، «اَیشمَه» (خشم) و آز^{۱۲} (بداندیشی) و بالاتر از همه، اَکَمَنَه (اَکومَن: اندیشه‌ی بد یا بی‌نظمی)، سه دیوی هستند که در کنار اهریمن و در مقابلِ بهمَن به نبرد مشغول‌اند.



اهریمن و دیوهای در کنار او، علیه اهورامزدا و امشاسپندان می‌جنگند.

اهورامزدا است و با آن آشتی است که اهریمن نابود می‌شود و با آن، رستاخیز و بی‌مرگی را بهتر حاصل می‌آید. «آسن خرد» (خرد ذاتی و فطری) و «گوشان سرود خرد» (خرد اکتسابی و آموختنی)، آورده‌های بهمَن اند. هرکس این دو خرد را دارد، به بهترین زندگی (بهشت) می‌رسد و در غیر این صورت، به بدترین شکل زندگی (دوزخ) خواهد رسید. اساساً در کتابِ اوستا، دوزخ^{۱۳}، خانه‌ی دروغ و بهشت، خانه یا سرایِ منشِ به (بهمَن) است و پاداشِ نیکوکاران به

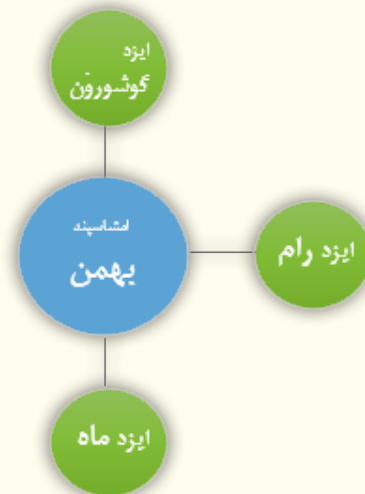
در جنگ بین اورمزد و اهریمن، در کنارِ یک امشاسپند، ایزدانی نیز هستند که نبرد می‌کنند و یار و همکارِ آن امشاسپند اند. ایزد «ماه»، ایزد «گوشوَرَوَن» و ایزد «رام»، همکاران و یارانِ بهمَن هستند.

از وظایف بهمَن یکی این است که به انسان، گفتار نیک تعلیم می‌دهد و او را از ژاژگویی و هرزه‌سُرایِ باز می‌دارد. بهمَن، سپاه دیوان را نابود می‌کند؛ او فرشته‌ای است که خشم و قهر و آتشِ غضب را فرو می‌نشاند؛ آشتی‌دهنده‌ی آفریدگانِ

را خوشامد می‌گوید و آنها را به بالاترین قسمت بهشت رهنمون می‌شود. یازدهمین ماه سال و دومین روز هر ماه، به نام بهمن است.

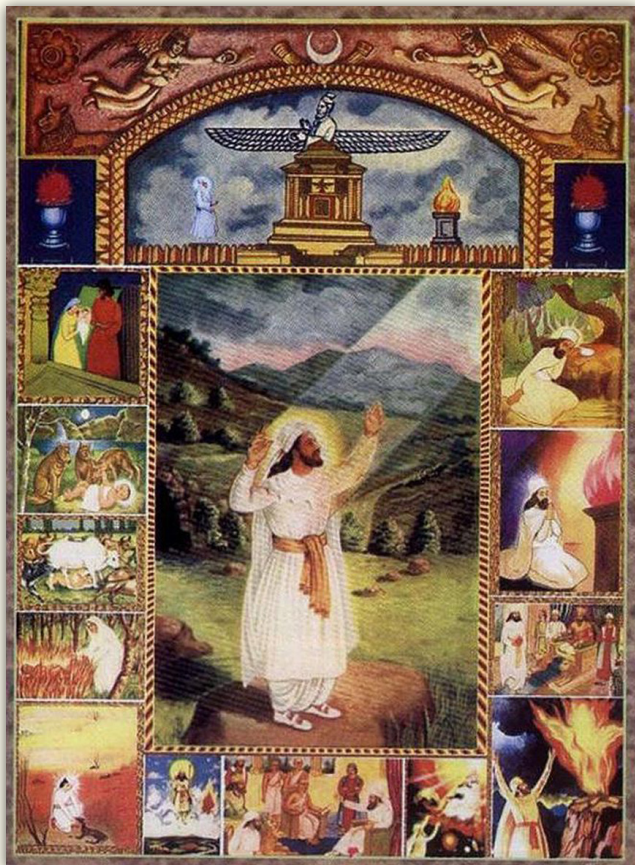


سرای بهمن یا «بهشت» انجام می‌گیرد و پادافره بدکاران به دوزخ حواله داده می‌شود. بهمن که در روز رستاخیز دستیار اهورمزدا است، پس از مرگ انسان، روانِ پارسایان



هر امشاسپند را تعدادی از ایزدان همراهی و یاری می‌کنند.

۳) ملاقات بهمن و زرتشت



زردشت یا زرتشت، نام پیامبر اصلی ایرانیان پیش از اسلام است. در متون دین زردشتی، درباره‌ی مبعوث شدن او به پیامبری، چنین گفته شده است که بهمن همان فرشته‌ای است که روح زرتشت را به پیشگاه اهورامزدا راهنمایی کرد. زردشت جوانی بسیار مهربان و بخشنده بود، با همه‌ی توان خویش به همه‌ی مردمان و به‌ویژه ناتوانان یاری می‌رساند و حتی به هنگام خشکسالی، گذشته از چارپایان پدرش، به دیگر چارپایان گرسنه نیز علوفه می‌داد. او روزگار نوجوانی و جوانی را به آموختن و نیکی کردن به مردمان و دیگر آفریدگان و به عبادت و تفکر درباره‌ی خداوند و هستی آفریده‌ی او می‌گذراند و سرانجام در سی سالگی، روزی پیام‌آور خداوند به دیدارش آمد:

در یکی از روزهای بهاری، زرتشت در ساحل رود «دای‌تیا»^{۱۴} در جستجوی گیاه «هوم» (گیاهی مقدس و شفابخش) بود که ناگهان شب‌چی بسیار بلند قامت در برابر زرتشت نمودار گردید و با او به گفت‌وگو پرداخت.^{۱۵} امشاسپند بهمن، به هیئت مردی بسیار بلند قامت، نیکو و روشن و برازنده، با جامه‌ای از نور، و گیسویی که فرقی سر داشت، بر زرتشت آشکار شد:

«پرسید از زرتشت که کیستی و از کیانی و تو را چه بیش آرزوست؟ و تو را به چیست کوشش؟ پاسخ آورد که زرتشتام؛ به پرهیزگاری [و راستی] پرکامه‌ترم [آرزومندترم]. مرا کام است که از کام [خواست] ایزدان آگاه شوم و چنان پرهیزگاری ورزم، تا مرا نمایند [رهنمون باشند، هدایت کنند] به زندگی پاک. بهمن به زرتشت فرمود که فراز رُو به انجمن مینوان!...»^{۱۶}

زرتشت دچار تنگنا می‌شود بهمن را به یاری می‌طلبد: «کدام است ای اردی‌بهشت یوری تو؟ کدام است ای بهمن یوری تو؟ از برای من زرتشت که به یاری همی خوانم؟» در نگاه زرتشت، اردی‌بهشت و بهمن، نایبِ اهورمزدا هستند و چون او از گروه دیوها و مردمان زیان‌کار روی برگردانده است و به اهورمزدا و اردی‌بهشت و بهمن پیوسته است و پناه‌بینویان و بیچارگان شده است، همواره در انتظار یاری و نیروگرفتن از ایشان است.

بهمن نماینده‌ی منش نیک اهورمزدا است که با کمک زرتشت در جهان خاکی تحقق باید یافت. زرتشت سپاسگزار از بهمن، از اهورمزدا می‌خواهد که به او توان خوشنود ساختن بهمن را ببخشد. و بهمن که می‌داند زرتشت نخستین کسی است که آیین اهورمزدا را پذیرفته است، به او گفتار دلپذیر می‌دهد.^{۱۷}

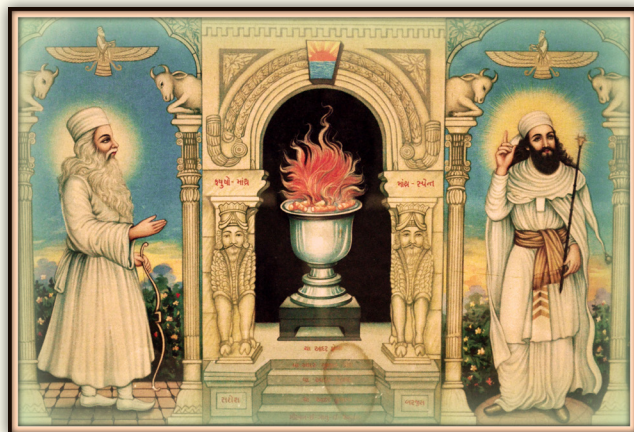
در این دیدار زردشت از طریق بهمن پیام خداوند بزرگ، اهورمزدا، را دریافت می‌دارد و به دیدار و هم‌سخنی با او می‌رود. و زرتشت به اهورمزدایش می‌گوید:

«و تو را پاک شناختم ای مزداهورا، آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد و از من پرسید که هستی و از کدام کس هستی؟ با کدام نشان در روزهای پرسش، زندگی خویش و خودت را خواهی شناسانیدن؟» و می‌افزاید: «...آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد از برای شناختن دادخواهی کوشش و کام من، آن را به من ارزانی دار؛ آن زندگی جاودان را...».

زردشت در هفت دیدار، با بسیاری از رازهای گیتی و جهان مینو آشنا می‌شود و پیامبری را پذیرا می‌گردد. آنگاه به سوی مردمان قبیله‌اش می‌رود تا آموزه‌های دین تازه را بر ایشان آشکار کند و به آنها راه خوشبختی را نشان دهد.

بهمن هم‌چنین دیگر بار به سوی زرتشت می‌آید و او را اندرز می‌دهد، که رفتارش نباید آن‌چنان باشد که پیروان دروغ را خوش آید و پیروان راستی را ناخوش. و نیز باری دیگر به زرتشت و پیروانش خان و مانِ خوب و پایداری و نیرو می‌بخشد.

بهمن همیشه پیک میان اهورمزدا و زرتشت است و هرگاه



حیواناتِ بهمن



امشاسپندِ بهمن، موکل و پشتیبانِ حیواناتِ سودمند در جهان است. در جهان مینوی، بهمن نماینده‌ی منشِ نیکِ اهورامزدا است و در گیتی یا جهان خاکی، مراقبت از حیوانات و به ویژه چارپایانِ سودمند به او سپرده شده است. او موکل است بر ستوران، گاوها و گوسفندان.

هم‌چنین خروس به فرشته بهمن اختصاص دارد. اساساً در فرهنگ زردشتی خروس (خروه، خروز و خروچ) از مرغان مقدس است.^{۱۸} خروس در سپیده دم، با بانگ خویش، دیو ظلمت را می‌راند و مردم را به برخاستن و عبادت و کشت‌وکار می‌خواند. این حیوان با کمک سگ، در برانداختن دشمنان، از همکاران سروش به شمار می‌رود. علاوه بر این، وظیفه‌ی پیک سروش نیز بر عهده خروس است و در سپیده‌دم، مژده‌ی سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز را به همراه دارد و آدمیان را به بیداری فرا می‌خواند، در حالی که دیو بوشاسپ^{۱۹} مردمان را به خواب و تبلی دعوت می‌کند. در شاهنامه نیز خروس، پیک ایزدی معرفی شده است.

از جانوران، خروس و از گل‌ها یاسمن سفید و از پارچه‌ها لباس سفید مخصوص به بهمن است. درمان‌های هوم (گیاهی مقدس و شفابخش) برای ناخوشان، «با خوشیِ بهمن پیوسته است».

در مجموع، بهمن به نیک‌خواهی و دل‌سوزی برای انسان و حیوان شهره گشته است. بهمن بی‌دریغ از انسان حمایت می‌کند. اندیشه‌ی او را صیقل می‌دهد، سفارش به نیکی و داد و آشتی می‌نماید و از رنجور ساختن چهارپایان دورباش می‌دهد:

«کینه‌ورز و رزم‌کام (ستیزه‌جو) مباشید،
 نیکخواه و به‌منش باشید،
 بدی مکنید و پیرامون بدکاران مگردید،
 دانش اندوزید و خردمندی پیشه کنید،
 فرهنگ گسترید و دژمنشی (بداندیشی و بدکنشی) براندازید،
 با دشمنان به داد کوشید،
 با دوستان نیکی ورزید،
 چهارپایان سودمند را خوب نگاهداری کنید
 و کار بی‌اندازه‌شان مفرمایید.»

۴) بهمن، آتش و جشن سده

بهمن، آتش و جشن «سده»، در تاریخ کهن ایران زمین، ارتباط و پیوندی مهم با همدیگر داشته‌اند. آتش، در نزد ایرانیان، یکی از بزرگ‌ترین موهبت‌های اهورامزدا است و از هزاران سال پیش، ایرانیان برای شکرگزاری به درگاه خداوند که به آن‌ها نعمت آتش را عطا کرده بود، جشنی برپا می‌کردند به نام جشن «سده»؛ یکی از استوارترین و عزیزترین جشن‌های آریایی که زمان برپایی آن، بهمن ماه است. بهمن ماه، همان ماهی است که به نام امشاسپند بهمن، چنین نامیده می‌شود. اما تقارن و هم‌زمانی جشن نکوداشت آتش و ماه یادآوری بهمن، از چه روست؟ تقارن آتش با بهمن از این لحاظ است که آتش جز چهر بیرونی و مادی خود، چهر درونی و مینوی هم دارد: در کتاب اوستا^{۲۰} از آتش دل و آتش مینوی، سخن بسیار رفته است. احساس، عاطفه و اندیشه‌های روشن و گرم و سازندهی آدمی، برخاسته از این آتش آسمانی است؛ و چنان که می‌دانیم مهم‌ترین رسالت الهی بهمن نیز عطا کردن و الهام اندیشه‌های نیک به مردم است. از این رو، آتش و بهمن را رسالتی است مشترک.





جایگاه آتش در نزد ایرانیان باستان

و آن را از لوازم ضروری حیات می‌شمردند و پرتوی از نور لایزال خداوندی و هبه و بخشش یزدانی می‌خواندند و سوگند گران را به آتش می‌سپردند. هم‌چنین در نزد ایشان، آتش به عنوان پیک میان بشر و خدایان مورد احترام بسیار بوده است. دل‌بستگی و اعتقاد و احترام خاص ایرانیان نسبت به آتش موجب شده که برخی، آتش را خدای ایرانیان و آن‌ها را آتش‌پرست معرفی کنند. اما حقیقت جز این است. در ایران، آتش را مظهر ربانیت و شعله‌اش را یادآور فروغ خداوندی می‌خوانده‌اند و برای شعله‌ی مقدسی که با چوب و عطر در آتشکده‌ها همیشه فروزان نگه می‌داشتند، احترام خاصی قایل بوده‌اند. آتشدانِ فروزان در پرستشگاه‌ها، به منزله محرابِ پیروانِ آیینِ زردشتی بوده است:

مپندار ک‌آتش‌پرستان بُدند
پرستنده را دیده پرآب بود

شاهنامه

آن زمان که انسان به آتش دست یافت و آن را در اختیار گرفت روز بزرگی بود؛ روز فتح و ظفر بر تیرگی و ظلمت؛ روز غلبه بر دیوِ ستمگر سرما؛ روزی که تاریکی و سرما گریختند و فروغ و گرمی و روشنایی حاصل گشت. با دست‌یابی بر آتش، انسان از مغاره‌ی وحشت بیرون آمد؛ آتش را وسیله خبرگزاری و پیغام‌رسانی قرار داد؛ کوره‌های آهنگری به راه افتاد و ابزارها ساخته شد. کوره‌ها از برکت آتش، آهن تفته را خمیر کرد و انسان به هر شکلی که خواست و اراده کرد، آهن را در ید خویش گرفت. این عنصر، دوست، برادر و نزدیک‌ترین خویشاوند بشر است که موجودات پلید را می‌راند و حیوانات درنده را شبانگاه از حمله به مأوای مردمان باز می‌دارد. به‌دینان^{۲۱} نیک‌آیین نیز همواره در بزرگداشت آتش می‌کوشیدند

به یک هفته بر پیش یزدان بُدند
که آتش بدان‌گاه محراب بود

منشأ جشن سده

روبه روی هم قرار می‌گیرند: اهریمن، فرمان‌روای تاریکی‌ها، مار را که مظهر و هم‌ریشه‌ی مرگ است پدید آورد و اهورامزدا در برابر آن و برای مقابله با آن، آتش را آفرید و به این ترتیب، آتش مقدس شد.

جشن سده را هم‌چنین باید هم‌چون آیینی مرتبط با تحولات طبیعت نیز در نظر گرفت. در تقویم کهن ایرانی، سال را به دو بخش نامساوی تقسیم می‌کردند: فصل گرم، از اول فروردین تا پایان مهر، و فصل سرد، از اول آبان تا پایان اسفند. روز دهم بهمن، اوج سرمای زمستان است و درست صد (یا «سد») روز از زمستان می‌گذرد.^{۲۳} به عقیده‌ی ایرانیان در این روز، اهریمن بدکنش سرما را به شدت خود می‌رساند تا به آفریدگار اورمزد گزند برساند و نیروی اورمزدی در این روز، آتش را برای مقابله با سرما می‌آفریند. ابوریحان بیرونی^{۲۴} آورده است که در این روز، جهنم از زمستان به دنیا می‌آید و از این رو، آتش می‌افروزند تا شر آن برطرف گردد. جشن سده، رفتن به استقبال آتش و گرما است و برپایی آن، یاری‌بخش انسان است و او را در برابر مشقت سرما و اهریمن، استوار می‌نماید. در تاریخ اساطیری و دینی ایران زمین، برای جشن سده، منشأ قابل تأمل دیگری نیز قائل شده‌اند؛ بدین شرح:



طبق نخستین روایت رایج، منشأ جشن سده، مربوط است به داستان پیدایش و کشف آتش. در عالم اسطوره، افسانه‌ی پیدایش آتش را به هوشنگ پشدادی نسبت می‌دهند. در شاهنامه، هوشنگ فرزندزاده‌ی گیومرث (نخستین انسان عالم) است.^{۲۲} هوشنگ کسی است که بر دیو سیاه پیروز می‌شود. کشف آتش را نیز به او نسبت می‌دهند: روزی این امیر پشدادی به همراه نزدیکان خود از کوهستانی می‌گذشت. ناگهان ماری عظیم از دور پدیدار شد و تمام افق را پوشانید:

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون

ز دود دهانش جهان تیره‌گون

هوشنگ به عزم کشتن مار، سنگی به طرف او پرتاب کرد. اما به قول فردوسی:

نشد مار کشته ولیکن ز راز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز

سنگ به سنگ آتش‌زنه خورد و از برخورد آن‌ها جرقه‌ای آتش جهید. حیرت به هوشنگ و همراهان که تا آن روز نور و روشنایی آتش با آن زیبایی را ندیده بودند دست داد. هوشنگ و یاران‌اش، آتش را پرتوی از نور خدا دانستند و در برابرش به سجده افتادند. هوشنگ شاه، اهورامزدا را سپاس گفت:

که او را فروغی چنین هدیه داد

همین آتش آن‌گاه قبله نهاد

این چنین بود که آتش بر روی زمین تولد یافت. هوشنگ به شکرانه‌ی پیدایش این فروغ ایزدی، آن روز را جشنی ساخت که هر سال در آن، روز و شب آتش بر می‌افروختند و جشن سده از همان اوقات برپا گردید. هر سال در دهم بهمن که به روایتی صد روز از آغاز زمستان و فصل بزرگ سرما می‌گذرد، گرامیداشت آتش در نظر آورده می‌شود.

ز هوشنگ ماند این سده یادگار

بسی باد چون او دگر شهریار!

در این اسطوره، دو جبهه‌ی متقابل در اندیشه‌ی ایرانی

که بیش از این، کاری از من بر نمی‌آمد.» فریدون برای دانستنِ درست‌ی سخنان او به همراه وی عازم آن روستا شد. چون به آن‌جا رسیدند، شب بود. ارمایل خطاب به اهالی روستا گفت که هریک از نجات‌یافتگان آتشی بی‌فروزد تا عده‌ی آنان مشخص شود. چیزی نگذشت که مشعل‌ها شعله‌ور شد و تعداد بسیاری آتش‌فروزان، آسمان روستا را هم‌چون روز روشن کرد. فریدون با دیدن آتش‌های فراوان، ارمایل را بخشید و آزاد کرد و فرمان داد آن ماجرا جشن اعلام گردد. سده را جشنی دهقانی و مردمی دانسته‌اند؛ بدین معنا که رسم



سه بار به رسم ادب گرد هیزم‌ها می‌چرخند و سپس توده‌ی هیزم‌ها را با مشعل‌هایشان که از آتشدان مقدس معبد روشن شده به آتش می‌کشند. و مردم به شادی می‌خوانند: «سده سده‌ی دهقانی / چهل‌کُنده سوزانی / هنوز گویی زمستانی». در طول جشن اسب‌سواران و بازیگران دوره‌گرد مردم را با هنرنمایی‌هایشان سرگرم می‌کنند. گاه نیز مردم جملگی با هم سرودهای مقدس زمزمه می‌کنند. پس از خاموش شدن آتش، دهقانان مشتی از خاکستر آن را برمی‌دارند و بر زمین‌های زراعی خود می‌پاشند تا مایه‌ی برکتِ خاک و فراوانی محصول شود. از قرن‌ها پیش تاکنون، پنجاه روز به نوروز مانده، جشن سده، طلایه‌ی نوروز و نوبهار، برپا می‌گردد.^{۲۶} منوچهری دامغانی در این باره می‌گوید:

با لُعبَتانِ باغ و عروسانِ مرغزار،
از پیش خویشتن بفرستاد کامکار
صحرا همی‌نورد و بیابان همی‌گذار

ضحاک ماردوش، پادشاه ظالم ایران‌زمین، آشپزی داشت به نام «آرمایل» که مأمور بود هر روز دو جوان را بکشد و از مغز آن‌ها، خوراکِ دو مارِ شانه‌های ضحاک را فراهم کند. پس از آن‌که فریدون بر ضحاک پیروز شد و خود بر تخت شاهی نشست، تصمیم گرفت ارمایل را مجازات کند. ارمایل گفت: «ای فریدون من شایسته‌ی مجازاتم اما این را بدان که من هر روز از هر دو جوان، یکی را رها کردم و مغز گوسفندی را به مارها دادم و بدان که این افرادِ نجات‌یافته، در دماوند روستایی ساخته‌اند و در آن‌جا از راه دامداری زندگی می‌کنند. و بدان



زیبای گرامی‌داشتِ آتش در ابتدا از آن شبانان و روستانشینان زحمت‌کش و ساده‌دل بوده و سپس به شهرها و دربارهای سلاطین راه یافته و همانند بسیاری از جشن‌ها در اختیار آنان قرار گرفته است.

از رسوم رایج در این جشن، این است که یک روز قبل از آغاز جشن، مردان به جمع‌آوری هیزم برای آتش می‌پردازند. زنان نیز به پخت‌وپز مشغول می‌شوند و آش و نان سیر و آجیل تهیه می‌کنند. روز جشن، کسبه دکان‌ها را زودتر از هر روز می‌بندند و مردم لباس‌های رنگارنگ می‌پوشند و در باغی بزرگ یا مکانی وسیع در اطراف شهر جمع می‌شوند و هیزم‌های جمع‌آوری شده را روی هم می‌چینند. آن‌گاه نزدیک به غروب آفتاب، دو مُغ^{۲۵} با لباس‌های سفید درحالی‌که مشعلی روشن در دست دارند وارد می‌شوند،

نوروز پیش از آن‌که سراپرده زد به در
این جشنِ فرخِ سده را چون طلایگان
گفتا: برو به نزد زمستان به تاختن

منابع:

- ۱- «فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی»، محمد جعفر یاحقی، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.
- ۲- «تاریخ اساطیری ایران»، عسکر بهرامی، نشر ققنوس، ۱۳۸۸.
- ۳- «تجلی ۱۲ ماه در آینه‌ی اساطیر و فرهنگ عامه‌ی ایران»، دکتر جابر عنصری، نشر قمری، ۱۳۷۴.
- ۴- «تاریخ اساطیری ایران»، ژاله آموزگار، انتشارات سمت، ۱۳۷۴.
- ۵- «اساطیر ایران باستان (جنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان)»، عصمت عرب گلپایگانی، نشر هیرمند، ۱۳۸۸.
- ۶- «جشن‌های ایرانی»، پرویز رجبی، انتشارات فروهر، ۱۳۵۱.
- ۷- «درآمدی به اساطیر ایران»، شاهرخ مسکوب، نشر فرهنگ جاوید، ۱۳۹۸.
- ۸- هم‌چنین برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید رجوع کنید به: «پژوهشی در اساطیر ایران»، مهرداد بهار، انتشارات آگه، ۱۳۹۱.

پی‌نوشت:

۱۳) واژه‌ی دوزخ چنین ترکیبی دارد: دوش (بد) + اخو (جهان) = دوشخو (جهان بد) = دوزخ.

Daytia (۱۴)

۱۵) به سبب ملاقات زردشت با بهمن در ساحل رود دای‌تیا، که رویداد دینی بسیار مهمی محسوب می‌شود، نزد زرتشتیان، دای‌تیا «سرور آب‌ها» خوانده می‌شود.

۱۶) بر طبق روایتی دیگر بهمن از زرتشت پرسید: «آمال و آرزوی تو چیست و از برای چه می‌کوشی؟» زرتشت پاسخ داد: «یگانه آرزوی من، بخشش راستی و درستی است. کوشش و کار برای من، راستی و درستی است. آرزویی که من دارم، انتشار راستی و درستی است.»

۱۷) آورده‌اند که بهمن (که اندیشه و منش نیک است)، به هنگام زاده شدن زرتشت «به اندیشه‌ی زرتشت آمیخت و زرتشت بخندید زیرا که بهمن مینوی، رامش‌بخش است».

۱۸) بنیاد کلمه خروس (از مصدر خرئوس (khraos) در اوستا، به معنی خروشدن) با واژه «خروش» و «خروشدن» در زبان فارسی، هم‌ریشه است. بنابراین، خروس، به معنی «خروشنده» بوده و این اسم‌گذاری، به مناسبت بانگ زدن خروس است.

۱۹) بوشاسب (بوشیانستا)، دیو خواب‌مفرط و تنبلی است. هنگامی که خروس در بامداد می‌خواند، او همه‌ی کوشش خود را به کار می‌برد که جهان را در خواب نگه دارد. سحرگاهان، پلک‌ها را سنگین می‌کند و بدین سان مردم را از برخاستن و رفتن به سر کار بازمی‌دارد.

۲۰) در بخش «گاهان» (گات‌ها یا گانه‌ها) که باستانی‌ترین بخش اوستاست و آن را سروده‌های خود زردشت می‌دانند.

۲۱) پیروان آیین زردشت را گاه «به‌دین» می‌خوانند.

۲۲) گیومرث یا کیومرث، در شاهنامه نخستین انسان عالم است. نام او به معنای «زنده‌ی میرا» است.

۲۳) در وجه تسمیه‌ی این جشن به «سده»، نظرات و احتمالات دیگری نیز مطرح شده است مانند این‌که «از سده تا نوروز صد روز و شب است» یا «در این روز تعداد فرزندان کیومرث به صد رسید» یا «از سده تا زمان گردآوری غله صد روز باقی است». در توضیح احتمال آخر باید گفت که در نواحی معتدل، حدود پنجاه روز بعد از نوروز می‌توان گندم و به‌ویژه جو برداشت کرد. و در تأیید این نظر هم‌چنین باید اضافه کرد که در برخی روستاها و شهرهای جنوب خراسان، هم‌زمان با آتش‌افروزی در شب ده بهمن و هنگام برگزاری جشن سده، اشعاری خوانده می‌شود که ترجیح‌بند آن چنین است: «سده، سده، صد به غله، پنجه (= پنجاه) به نوروز».

۲۴) به نقل از کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» نوشته‌ی ابوریحان بیرونی.

۲۵) روحانی زرتشتی.

۲۶) جشن سده هنوز هم در بسیاری از روستاها و شهرهای ایران مانند یزد و کرمان، به ویژه در میان زرتشتیان، با شوری خاص برپا می‌شود.

۱) واژه‌ی آهورامزدا در متون کهن، به شکل‌های مختلفی مانند «اهوره‌مزدا»، «مزداهورا»، «اوزمزد» یا «هورمزد» دیده شده است.

۲) برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی «ایزدان» و نیز «ایزد مهر» رجوع کنید به مطلب «مهر و جشن مهرگان»: (www.didarnameh.ir/3448)

۳) در کتاب «یشت‌ها» (بخشی از کتاب اوستا شامل سرودهایی خطاب به خدایان باستانی) گفته شده است که امشاسپندان با خورشید [=اورمزد] هم اراده هستند.

۴) اوستا، نام کتاب مقدس زرتشتیان است.

۵) فروهرها یا فروشی‌ها، گروه معروفی در اساطیر ایران هستند. همه‌ی آفریدگان مادی، یک اصل مینوی (آسمانی) دارند که فروهر ایشان محسوب می‌گردد.

بنابراین، فروهر را می‌توان نهادی آسمانی موجودات دانست. هر انسانی نیز یک «خود» آسمانی دارد که فروهر یا فروشی (روح محافظ) اوست. هر بدی‌ای که آدمی بر روی زمین بکند، «خود» آسمانی او تأثیرناپذیر می‌ماند. به عبارت دیگر، فروهر، روح پاسبان آدمی است که پیش از تولد او وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.

۶) در متن‌های ایران باستان، گاهی از شش امشاسپند یاد می‌شود و گاه از هفت. این اختلاف از آن‌جا ناشی می‌شود که گاهی ایزد سروش، یک امشاسپند محسوب می‌گردد و تعداد امشاسپندان را به هفت می‌رساند.

۷) یکی از کتاب‌های برجای‌مانده از ایران پیش از اسلام که به زبان پهلوی است و روایت آفرینش و هم‌چنین تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان را در بر دارد.

۸) نام این امشاسپند در اوستا «وَهْمَنَه»، در پهلوی «وَهْمَن» و در فارسی «وَهْمَن» یا «بهمن» گفته شده و مفهوم آن «به‌منش» و نیک‌نهاد است. واژه‌ی «وَهْمَنَه» مرکب است از دو واژه‌ی «وهو» (خوب، نیک) و «مَنَه» (منش، نهاد) که مجموعاً به معنی نهاد نیک است.

۹) فیلسوفان و حکمای اسلامی، «بهمن» را با «عقل اول» و نخستین پدیده و مظهر خداوند تطبیق می‌نمایند. سهروردی، «نورالانوار» یا «نور آقرب» را با امشاسپند بهمن مطابق می‌داند.

۱۰) معنای اولیه‌ی واژه‌ی «خوبش‌کاری»، وظیفه است. شاهرخ مسکوب در کتاب «در سوگ سیاوش» درباره‌ی این واژه چنین می‌گوید: «پس انسان در نظام جهان و نبرد نیک و بد وظیفه‌ای دارد که باید به فرجام رساند. در زبان پهلوی این وظیفه و انجام آن را خوبش‌کاری می‌نامیدند.» مسکوب درباره‌ی اهمیت این مسئولیت تاریخی می‌نویسد: «هر که از خوبش‌کاری‌اش روی برتافت دوباره شد» و جمشید پادشاه اسطوره‌ای را مثال می‌زند که به همین دلیل توسط ضحاک با ازه به دو نیم پاره شد. جهت مطالعه‌ی بیش‌تر، ر.ک به (<http://medn.me/fn>)

۱۱) امشاسپند بهمن، نمادی مردانه داشته و مذکر تلقی می‌شود.

۱۲) از، پس از اهریمن، بزرگ‌ترین دیو به شمار می‌رود. از این‌رو، بعضی از دانشمندان، برای این دیو، معنایی بیش از معنی آز و حرص، در مفهوم متداول آن قائل‌اند و آن را در مفهوم بداندیشی یا کج‌اندیشی در نظر می‌گیرند.